

موانع قیام امام حسین (علیه السلام) در زمان حکومت معاویه

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

اگر امام حسین (علیه السلام) در ده سال حکومت معاویه، قیام مسلحانه نکرد، به علل مختلف، در آن دوره، قیام مسلحانه، نه مقدور بود و نه مفید؛ اما هرگز مبارزه سیاسی را کنار نگذاشت و همواره با معاویه، سینه به سینه، مبارزه سیاسی می کرد.

ضرورت بحث

پژوهش و تحقیق پیرامون زندگی امامان معصوم (علیهم السلام)، امری لازم است و بلکه ضروری؛ زیرا دریای بی کران فضایل و معارف آنان بهترین الگو برای جهانیان، بویژه مسلمانان است. بدون شک، تمام ابعاد شخصیت و حیات امامان (علیهم السلام)، شایسته پژوهش و بررسی است؛ ولی برخی از فرازهای زندگی آنان از ویژگی های چشم گیری برخوردار است.

یکی از موضوعات شایان توجه و پژوهش، موانع قیام امام حسین (علیه السلام) در زمان حکومت معاویه است. عده ای افراد ناآگاه با مطالعه سطحی تاریخ اسلام چنین می پندارند که مقاومت و مبارزه امام حسین (علیه السلام) از زمان مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید آغاز می شود و ده سال دوران امامت امام حسین (علیه السلام) در زمان خلافت معاویه را مورد غفلت قرار می دهند و این شبهه را مطرح می کنند که: چرا امام حسین (علیه السلام) در دوران امامت ده ساله خویش در عصر معاویه اقدام و قیام مسلحانه نکرد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که: شرایط و تحولات جامعه، نقش بنیادینی در شکل گیری سیاست ائمه اطهار (علیهم السلام) دارد. آنان رهبران مردم هستند که با شناخت شرایط زمان به رهبری آنان می پردازند. طبیعی

است که شرایط زمان و مکان هر عصر هر امام معصوم (علیه السلام) ، ممکن است متفاوت باشد و همین تفاوت، سبب تغییر استراتژی شود.

سرور شهیدان، حضرت امام حسین (علیه السلام) ، در تمام فراز و نشیب هایی که برای جامعه اسلامی پیش آمد، شرکت داشت. این طور نبود که امام حسین (علیه السلام) یک دفعه چشم باز کرد و نامه یزید را برای او خواندند که تو باید تسلیم شوی! او سالیان متمادی، خون دل می خورد. او با چشمان خود گرفتاری های بسیار سختی را که برای پدر بزرگوارش به وجود آورده بودند، دید. او شاهد ظلم ها، محنت ها و تعدی هایی بود که از طرف زمامداران ستمگر، دنیاپرستان متجاوز به برادرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) وارد می شد. امام حسین (علیه السلام) دیده بود که چگونه ناجوانمردانه، یک به یک شخصیت های تاریخ ساز، همچون: مالک اشتر، اویس قرنی، ابوذر و... را از صفحه روزگار حذف می کنند؛ همان شخصیت هایی که حامی حق و حقیقت بودند و رفتن هر یک از آنان، زخم غیرقابل التیامی را در دل امام حسین (علیه السلام) وارد می کرد. (1) در اینجا به اجمال یادآوری می شود که در ده سال آخر حکومت معاویه (آغاز امامت امام حسین علیه السلام) به سبب یک سلسله عوامل و موانع، امام حسین (علیه السلام) حرکت مسلحانه و نظامی را بر ضد حکومت دین ستیز معاویه، نه مقدور می دانست و نه سودمند برای جامعه اسلامی؛ اما باید توجه داشت که اتخاذ چنین سیاست و روشی از سوی آن امام (علیه السلام) بدان معنا نبود که معاویه را شایسته رهبری می دانست و در برابر او سکوت کرد؛ بلکه به خاطر رعایت مصالح عمومی و حفظ اساس دین، همچون برادر بزرگوارش از اقدام نظامی بر ضد معاویه امتناع ورزید.

در این نوشتار، سعی می شود عدم قیام آن امام بزرگوار (علیه السلام) در عصر معاویه، تبیین و اثبات گردد که امام (علیه السلام) با شناخت شرایط زمان و با بهره گیری از سیاست و استراتژی منطقی از هرگونه حرکت نظامی به دلایل زیر خودداری کرد:

سیمای ظاهری و روش حکومتی معاویه

معاویه، فرد عجیب و پیچیده ای بود. او در حيله گری، سرآمد روزگار خویش بود و از مکر و شیطنت ویژه ای برخوردار بود؛ به طوری که برخی کوتاه اندیشان خیال می کردند او از علی (علیه السلام) سیاستمدارتر است. امام علی (علیه السلام) در برابر این خیال باطل فرمودند:

«وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَىٰ النَّاسِ...» (2)

«به خدا سوگند! معاویه از من زیرک تر نیست؛ ولی او مکر و حيله گری می کند و اگر ناپسندی خدعه و نیرنگ نبود، من از زیرک ترین افراد مردم بودم.»

این ویژگی بارز در معاویه به صورت های گوناگون بروز و نمود داشت. گاهی به صورت لبخند و شادی بود و در بسیاری موارد، این نیرنگ را در لباس صبر و بردباری جلوه می داد؛ به طوری که بیشتر مورخان را به اشتباه می انداخت و آن را به عنوان یکی از صفات مثبت روحی او ذکر کرده اند. (3) اما این صبر و بردباری، نمادی از نیرنگ بازی او بود که برای تقویت و تثبیت حکومت و فرمانروایی خود اعمال می کرد نه به عنوان یک فضیلت اخلاقی و

یک باور دینی. به هر حال بردباری سیاسی معاویه، یک حربه بسیار مهم برای فریب دادن افراد سطحی نگر و ظاهربین بود.

او در زمان جنگ با امام حسن (علیه السلام) از یک سو در میان سپاه «قیس بن سعد» (فرمانده لشکر امام حسن علیه السلام) از صلح خبر داد و از سوی دیگر در پشت جبهه اعلام کرد که قیس با معاویه سازش کرده است و با این شگرد، خط مقدّم و پشت جبهه سپاه امام حسن (علیه السلام) را نسبت به یکدیگر سرد و بدبین کرد و میان سپاهیان امام حسن (علیه السلام) تفرقه ایجاد کرد. (4)

همچنین برای تثبیت سلطنتش، احادیث فراوانی در تأیید و تصدیق این سخن که: «مردم باید کاملاً از خلیفه اطاعت کنند!» از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله ساخت و به آن حضرت صلی الله علیه و آله نسبت داد. این احادیث، افراد سطحی نگر را راضی و توجیه می کرد؛ مانند این سخن که: «از هر فرمانروایی اطاعت کن و پشت سر هر امیر و زمامداری نماز بگزار». (5) سیاست دروغ سازی معاویه در سراسر حوزه اسلامی، مخصوصاً «شام» چنان مؤثر افتاد که حقیقت حتی بر دین مداران مشتبّه گردید تا آنجا که عده ای از آنان دروغ پردازی های معاویه را درست تلقی می کردند و آنها را روایت می کردند. (6)

احیا و ترویج فرهنگ جاهلی و تعصبات قبیله ای، از دیگر روش های معاویه در تضعیف و خلع سلاح مخالفان حکومتش بود. او و کارگزارانش با سخنان و رفتارشان، تعصبات قبایل عربی را برمی انگیزتند و از این طریق، جامعه اسلامی را به پیروی از ملاک ها و ارزش های قبیله ای ترغیب می کردند. وی از یک سو دوستی قبایل را از طریق دوستی رؤسای آنان جلب می کرد و از طرف دیگر هر وقت قدرت و نفوذ آنان حکومت وی را تهدید می کرد، آنان را به جان هم می انداخت؛ و حتی چنین روش و سیاستی را درباره خاندان اموی و خویشاوندان خود نیز اعمال می کرد. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «معاویه دوست داشت قریش را بر ضدّ یکدیگر تحریک کند». (7)

معاویه با اجرای چنین سیاستی، از یک سو آتش کینه ها و دشمنی های قدیمی را بین قبایل شعله ور ساخت و توجه آنان را از مبارزه با دشمن حقیقی شان - بنی امیّه - منحرف ساخت و به کینه های کوچک و بی اهمیّت میان خود آنها معطوف ساخت و از سوی دیگر تمام تلاش های رسول خدا صلی الله علیه و آله ، امام علی (علیه السلام) و دو فرزند بزرگوارش را در الغای هرگونه برتری جویی نژادی و رقابت های قبیله ای نادیده انگاشت و به محو و نابودی آنها همّت گماشت. در ادامه سیاست ها و منش های خود، سعی می کرد تمام کارهایش را توجیه دینی و شرعی کرده و آنها را طبق اسلام و قرآن وانمود کند. معاویه با تظاهر به دین داری، کارهای خلاف شرع را آشکارا مرتکب نمی شد و در ظاهر طوری وانمود می کرد که مردم تصور کنند که او احکام دین و دستورهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به خوبی اجرا می کند. (8)

حال با تحلیل اجمالی از شخصیّت، روش حکومت داری و تظاهر معاویه به دین محوری، اگر امام حسین (علیه السلام) در آن دوره دست به مبارزه مسلحانه می زد، یقیناً آن قیام نمی توانست شور و حماسه دوره یزید را داشته باشد؛ زیرا معاویه با ابزارهای یادشده، آثار قیام آن امام معصوم (علیه السلام) را خنثی می کرد و نهضت آن حضرت (علیه السلام) را شورش بر ضدّ خلیفه حق جلوه می داد و افکار عمومی را بر ضدّ این حرکت بسیج می کرد و در نهایت با روش دیگری که باید از آن به «ترور خاموش» یاد کرد، امام حسین (علیه السلام) را نیز مانند برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی (علیه السلام) مظلومانه به شهادت می رساند.

رفتار و منش کارگزاران

معاویه بعد از به شهادت رساندن امام حسن مجتبی (علیه السلام)، در کمتر از ده سال، جنایت کارانی همچون «عمرو عاص»، «مغیره بن شعبه»، «زیاد ابن ابیه»، «بسر بن ارطاة»، «سمرة بن جندب» و صدها تن از امویان کینه توز را در دستگاه حکومتی خویش به کار گماشت. این جنایتکاران، شیعیان حضرت علی (علیه السلام) را می کشتند و یا به دار می زدند و هر کس به دوستی با اهل بیت (علیهم السلام) شهرت یافته بود، خانه اش را ویران می کردند و بیعت با معاویه را مشروط به بیزاری از حضرت علی (علیه السلام) و اولاد او می دانستند. (9) آنان برای خاموش ساختن نور امامت می کوشیدند تا مسلمانان را به اطاعت از بدعت هایی که خلیفه (معاویه) به وجود آورده بود، وادار سازند. آنان به هیچ کس مجالی برای اعتراض و انتقاد علیه حکومت مرکزی نمی دادند. از حربه های دیگری که کارگزاران معاویه برای تثبیت و استقرار حکومت مرکزی از آن بهره می گرفتند، شکنجه شیعیان و وارد کردن فشار اقتصادی و تحمیل فقر و گرسنگی بر آنان بود. نام این کارگزاران سفاک و خونریز، لرزه بر اندام مسلمانان می انداخت. به عنوان مثال، «بسر بن ارطاة»، سی هزار نفر را به قتل رسانید و عده زیادی را سوزانید. (10)

در مقابل این سخت گیری ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی که از سوی کارگزاران معاویه بر شیعیان و پیروان خاندان علوی وارد می شد، آنان به فرمان معاویه به طبقه اشراف و رؤسای قبایل، بخشش های بدون حساب می کردند تا معاویه به عنوان بخشنده ترین خلیفه، قلمداد شود. (11) این فشار و اختناق توسط کارگزاران معاویه در ده سال امامت امام حسین (علیه السلام) شدت و افزایش چشم گیری یافت؛ به طوری که امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید: «شیعیان ما در هر شهری که بودند به دست کارگزاران و عمال معاویه به قتل می رسیدند. به محض اینکه گمان می بردند فردی از شیعیان ماست، دست و پای او را قطع می کردند. اگر کسی اظهار می کرد که دوستدار ماست، او را به زندان می افکندند، اموالش را غارت می کردند و خانه اش را ویران می ساختند». (12) بنابراین قیام سالار شهیدان در عصر معاویه نه تنها نمی توانست هیچ اثر مثبت و قابل توجهی را عاید جامعه اسلامی بکند؛ بلکه با سرکوبی آن و شهادت آن بزرگوار، این اندیشه، قوت می گرفت که دیگر کسی قادر به مقاومت در برابر اعمال ضدانسانی و دینی کارگزاران معاویه نیست و آنها مجاز هستند هر بلایی را که بخواهند بر سر مسلمانان و جامعه اسلامی بیاورند.

التزام به صلح نامه

از طرف دیگر، عدم قیام امام حسین (علیه السلام) در روزگار تیره و تاریک معاویه، ناشی از تعهد به متارکه جنگ بود که در زمان امامت برادر بزرگوارش، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، با معاویه بسته بود. حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) که نماد ارزش های عالی انسانی و الهی بود، توجه داشت که عظمت اصل «وفا به عهد» چیست؟ و

این اصل، شایسته هرگونه گذشت و فداکاری است. او نه تنها حکومت، بلکه همه وجود خود را فدای عمل به انجام آن تکلیف تلقی می کرد؛ به طوری که نغمه آن را از اعماق وجدان پاکش می شنید. شخصیت این مرد بزرگ، تداوم شخصیت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود که ایمان، عمل و اصل وفای به عهد از مختصات روحی اش بود. ایشان به مالک اشتر چنین دستور داده بود: «ای مالک! اگر میان خود و دشمن معاهده ای منعقد نمودی، یا از طرف خود به او پناهندگی دادی، به طور کامل به معاهده خود وفا کن و با کمال امانت و تعهد، پذیرش پناهندگی او را مراعات کن و نفس خود را در برابر عهدی که بسته ای سپر کن...» (13)

بی وفایی مردم و جنایات فرماندهان و نبودن یاران راستین، موجب تحمیل صلح نامه ای بر سبط اکبر (علیه السلام) گردید. اکنون امام حسین (علیه السلام) می بایست منتظر بماند تا مردم کاملاً میزان عهد و وفای معاویه را به قراردادهای خویش دریابند و عده ای گمان نکنند که صلح نامه می توانست عاملی برای وحدت مسلمانان باشد. بدین سان مردم پس از ده سال دریافتند که تمامی عهدنامه از سوی معاویه نقض شده است و آخرین آن، ولایت عهدی یزید بود که رسوایی امویان را نشان داد.

وقتی عده ای فرصت طلب به معاویه خبر دادند که امام حسین (علیه السلام) در تدارک قیام بر ضد او است، وی طی نامه ای خطاب به آن حضرت (علیه السلام) نوشت:

«پاره ای از کارهای تو به من رسیده است. اگر درست باشد من آنها را لایق و شایسته تو نمی دانم. هر کس عهد و پیمان ببندد باید به آن وفا کند؛ مخصوصاً شخصی مثل تو با آن مقام و منزلتی که نزد خدا داری. اینک مواظب خود باش و به عهد خود وفا کن. اگر با من مخالفت کنی با تو مخالفت می کنم.» (14)

ابومخنف می گوید: امام حسین (علیه السلام) در جواب، نامه ای به معاویه نوشت که مضمون آن چنین بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد نامه تو به دستم رسید. از مضمون آن آگاه شدم. به خدا پناه می برم از آنکه پیمان برادر خود، امام حسن (علیه السلام)، را با تو بشکنم و اما سخنی را که در نامه آوردی، آن را دروغ بافان سخن چین و تفرقه افکنان به تو گفته اند. به خدا سوگند! آنان دروغ می گویند.» (15)

قراین و شواهد تاریخی نشان می دهد که امام حسین (علیه السلام) با توجه به تعهدی که با معاویه داشت، برای جلوگیری از خونریزی، حرکتی نکرد حتی پس از شهادت برادر بزرگوارش، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، به تقاضای شیعیان عراق که از او می خواستند به عراق بروند و در آنجا قیام کند، پاسخ منفی داد و به آنان گوشزد کرد (16) که میان ما و معاویه تعهدی برقرار شده است که صحیح نیست من آن را بشکنم. باید مدت آن عهد سپری گردد و آنگاه که معاویه مرد، در این باره می اندیشم و تصمیمی خواهم گرفت. (17)

بنابراین اگر امام حسین (علیه السلام) در عصر معاویه قیام می کرد، معاویه به راحتی می توانست افکار عمومی را بر ضد او بشوراند و از یک سو آن حضرت را آشوب گر و فرصت طلب معرفی کند و از سوی دیگر این ذهنیت را در مردم ایجاد کند که آن امام بزرگوار (علیه السلام) با صلح برادرش موافق نبوده است.

عدم آمادگی جامعه اسلامی

علاوه بر دو علت گذشته، روحیه عافیت طلبی مردم، چهارمین مانع مهم قیام نظامی امام حسین (علیه السلام)

بر ضد نظام طاغوتی معاویه بود. برپایی انقلاب و تشکیل حکومت، به پشتوانه مردمی نیاز دارد. قیام بدون حمایت مردم، بسان کبوتری شکسته بال است که نمی تواند پرواز کند و به مقصد برسد. به همین جهت است که در دین مبین اسلام به «مردم محوری» توجهی خاص شده است. بدون تردید یکی از علل عدم موفقیت امامان معصوم (علیهم السلام) در برپایی قیام مسلحانه و تشکیل حکومت، عدم همکاری مردم است. امام حسن (علیه السلام) در یکی از خطبه هایش فرمود:

«اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم؛ زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است». (18)

جامعه آن روز عراق در اثر جنگ های داخلی عصر امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) کاملاً خسته شده بود و روحیه عافیت طلبی یافته بود. جنگهای «جمل»، «صفین» و «نهروان»، تلخ و فرساینده بود و تلفات و خسارات فراوانی به بار آورده بود؛ بنابراین اگر حرکت و قیامی بر ضد حاکمیت معاویه صورت می گرفت، از همان ابتدا در نطفه خفه می شد، همچون قیام «حجر بن عدی» که در راستای احقاق حقوق الهی و اهل بیت (علیهم السلام) بود؛ اما به راحتی سرکوب شد بدون آنکه جامعه اسلامی آن زمان بتواند از خود واکنشی نشان دهد. بنابراین با توجه به وجود موانعی که ذکر شد، قیام مسلحانه از سوی امام حسین (علیه السلام) در روزگار معاویه نه مفید بود و نه مقدور و صبر و انتظار اعتراض آمیز آن بزرگوار، بسیار حکیمانه و حساب شده بود. از این رو اگر نهضت آن حضرت (علیه السلام) در عصر معاویه به وقوع می پیوست، معاویه با حيله ها و ترفندهایی که به کار می برد، به راحتی می توانست چهره نهضت را در انظار و اذهان مردم مخدوش جلوه دهد و آن را از ارزش و اعتبار لازم ساقط نماید. سپس با شیوه «ترور خاموش»، آن حضرت را مثل برادر بزرگوارش از میان بردارد و تمام بنی هاشم را قلع و قمع کند؛ بدون آنکه در جهان اسلام کوچک ترین اعتراضی علیه وی شنیده شود. اما همه اینها به معنای سکوت او نبود، بلکه اگر قیام مسلحانه نکرد، اما هرگز مبارزه سیاسی را کنار نگذاشت و طی ده سال حکومت معاویه، سینه به سینه با او مبارزه می کرد.

حال با توجه به چنین اوضاع و شرایطی لازم بود که امام حسین (علیه السلام) بیش از هر اقدام مسلحانه، جامعه را برای قیام آماده سازد. از این رو فکر انقلاب و قیام بر ضد حکومت اموی در طول حکومت معاویه با موفقیت گسترش یافت و سرانجام درخت آن قیام و انقلاب علیه حاکمیت بنی امیه با به خلافت رسیدن یزید در سال 61 هجری قمری به ثمر نشست.

پی نوشت ها :

1. امام حسین (علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، علامه محمدتقی جعفری، ص 107 و 109.

2. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه 200، ص 422.

3. تاریخ خلفا، جلال الدین سیوطی، ص 195.

4. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214.

5. نظام حکومتی و اداری در اسلام، باقر شریف قرشی، ترجمه عباسعلی سلطانی، ص 284.

6. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 11، ص 45.

7. همان، ص 19.

8. مجله معرفت، شماره 52، فروردین 1381، ص 70 - 69.

9. امام حسین (علیه السلام) در آئینه تاریخ، بدر تقی زاده انصاری، ص 173.
10. شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 17.
11. العثمانیة، ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، ص 95.
12. همان، ج 11، ص 43.
13. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه 53، ص 587.
14. الامامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری، ج 1، ص 201.
15. فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ص 267.
16. امام حسین (علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص 103.
17. نفس المهموم، محدث قمی، ص 38.
18. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 112.

ماهنامه درس هایی از مکتب اسلام، شماره 12